

ارزیابی رویکرد ایالات متحده آمریکا و روسیه به تروریسم؛ با تاکید بر خاورمیانه حسین کاغذلو^۱

چکیده:

از دو دهه گذشته جهت گیری اصلی سیاست خارجی ایالات متحده حول محور تروریسم و بنیادگرایی حرکت می‌نماید؛ در این میان گرچه سیاست خارجی روسیه نیز گرچه بیشتر توانش درگیر مسائل حوزه پیرامونی‌اش بوده است ولیکن یکی از دغدغه‌های روسیه نیز خطر رشد افراط-گرایی در همین مناطق بوده است. سوال اصلی این است که مهمترین وجوه تشابه و تفاوت راهبردهای سیاست خارجی آمریکا و روسیه در مقابله تروریسم و بنیادگرایی بر مبنای چه رویکرد و مؤلفه‌هایی قابل تبیین و واکاوی می‌باشد؟ آنچه به نظر می‌رسد این نکته است که رویکرد واقع‌گرایانه ساختاری مبتنی بر دفع تهدیدات و تامین منافع نسبی از نقاط تشابه و مهار جهانی تروریسم و استفاده از قدرت هوشمند توسط آمریکا در برابر مقابله نظامی محدود و عمل‌گرایی منطقه‌ای توسط روسیه از مهمترین وجوه تفاوت راهبرد سیاسی امنیتی آمریکا و روسیه در مقابله با تروریسم و بنیادگرایی به شمار می‌آید. بر همین اساس ضرورت دارد که هر دو کشور بازیگران غیر دولتی نوظهور را یک تهدید امنیتی قلمداد نموده. لیکن در نوع انتخاب سیاست‌های اتخاذ شده به جهت مقابله با این تهدید تفاوت رویکرد دارند

واژگان کلیدی: روسیه، ایالات متحده، سیاست خارجی، تروریسم، قدرت، امنیت

^۱ - دانشجوی دکتری، روابط بین الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، البرز، ایران

الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی، تحت تأثیر میزان قدرت و توانایی آنها و شرایط نظام موجود بین‌المللی قرار دارد. یکی از شاخصه‌های شناخت بحران‌های بین‌المللی و نحوه مدیریت آنها، درک ساختار توزیع قدرت و فرایندهای سیاسی در نظام بین‌الملل است، و براساس اینکه ماهیت، ساختار و فرایند نظام بین‌الملل چگونه باشد، ماهیت بحران‌ها، پیامدهای آنها، نحوه مدیریت آنها و نیز الگوی رفتاری بازیگران بین‌المللی، متفاوت خواهد بود. به عبارت دیگر، از منظر واقع‌گرایی ساختاری، به تناسب اینکه دولت‌ها در چه نظم و نظامی زیست می‌کنند، از خود الگوهای کنشی و رفتارهای متفاوتی را بروز و ظهور می‌دهند؛ برای مثال، در دوران جنگ سرد، بحران‌های بین‌المللی، عمدتاً توسط ایالات متحده و شوروی سابق مدیریت می‌شدند. در این دوران، بحران‌ها با تحریک یا حمایت یکی از دو قدرت بزرگ یا قدرت‌های تابع آنها بروز می‌کرد و با تلاش قدرت بزرگ دیگر و بلوک هم‌بیمانش، مدیریت می‌شد و به پایان می‌رسید. در جهان «دوقطبی»، امکان محاسبه اشتباه، بسیار کمتر بود و این احتمال کمتر وجود داشت که دولت‌ها در این نظام، درباره اهداف طرف‌های دیگر، دچار اشتباه شوند، زیرا قواعد بازی در اثر گذر زمان، مشخص شده بود و هر دو طرف، محدودیت‌های یکدیگر را شناسایی کرده بودند؛ بنابراین، در نظام دوقطبی، در وضعیت‌های بحرانی، مدیریت بحران با وجود شفافیت در نظام بین‌الملل و قطب بندی میان دو قدرت بزرگ موجود در نظام، براساس «رهیافت موازنه قوا» مدیریت می‌گشت؛ در حقیقت با فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی، ساختار نظام بین‌الملل با تغییراتی روبرو شد. تغییر در ساختار نظام بین‌الملل، موجب تغییر در فرایندهای نظام بین‌الملل می‌شود و به تبع آنها، الگوی رفتاری دولت‌ها نیز تغییر می‌کند؛ بنابراین، براساس اینکه قائل به چه نظامی باشیم و از چه رهیافت نظری‌ای برای تبیین آن بهره بگیریم، منطق رفتاری و تحلیلی متغیر خواهد بود. در حقیقت فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا در هزاره جدید در موضوعات و ابعاد مختلف به تقابل و رویارویی آشکار و دامن‌دار با یکدیگر پرداخته‌اند. برخی تحلیلگران خط‌مشی‌ها و سخنان کاخ سفید و کرملین را نشانه‌ای از جنگ سرد جدید با مولفه‌های نوین می‌دانند. هر دو کشور سعی دارند تا دامنه نفوذ خود را اقصی نقاط جهان بویژه در اروپا و خاورمیانه گسترش دهند. آمریکا در بخش‌هایی از خاورمیانه و غرب اروپا و روسیه هم در بخش‌هایی از شرق اروپا و حوزه مدیترانه به ویژه در سوریه سیطره خود را نشان داده است. در واقع، روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بویژه با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین خود را در

مسیری قرار داده تا قدرت و توان گذشته خود را احیا نماید. در این مسیر، می‌توان حاکم شدن الگوها و ایده‌های خصمانه و ستیزه‌جویانه با آمریکا و غرب را به وضوح در سیاست‌ها مبارزه با تروریسم، مسائل نظامی-امنیتی این کشور ملاحظه کرد. در واقع، فدراسیون روسیه در قرن بیست و یکم بطور فزاینده‌ای در مسیر نابودی منافع و الگوهای غربی در حوزه پیرامونی و امنیتی خود قرار گرفته و این مسئله موجب شده کرم‌لین بارها بطور رسمی آمریکا را متهم به بازگشت به دوران جنگ سرد و سیاست‌های خصمانه مبتنی بر مسابقه تسلیحاتی نماید.

به هر حال، باید تصریح داشت که روسیه و آمریکا در قرن جدید و پس از پایان جنگ سرد در حوزه‌ها و عرصه‌های مختلف به تقابل با یکدیگر مشغول بوده‌اند. یکی از آشکارترین این حوزه‌ها که همواره موجب تقابل جدی دو طرف بوده به جهت‌گیری‌های ناتو باز می‌گردد. در واقع، روسیه به صورت آشکار نشان داده که گسترش ناتو را به منزله تهدید جدی علیه امنیت ملی خود دانسته و مصمم به برخورد جدی و قاطع با گسترش این سازمان در حوزه پیرامونی و منافع خود می‌باشد. از این‌رو، می‌توان اذعان نمود که روسیه و آمریکا در عرصه‌های مختلفی با هم تقابل داشته و این موضوع بویژه در یک دهه اخیر تشدید یافته است و سرتاسر روابط دو کشور را در بر گرفته است. ابعاد این تقابل و رویارویی گفتمانی و عملی روسیه و آمریکا را می‌توان در عرصه‌های میدانی مختلفی همچون بحران سوریه، بحران لیبی، بحران شبه جزیره کریمه، مسائل قفقاز، گسترش ناتو و بحران گرجستان دید. در واقع، حوزه‌ها و عرصه‌های مختلف تقابل و تنش میان روسیه و آمریکا موجب شده تا هراس حاکم شدن یک جنگ سرد جدید در نظام بین‌الملل مورد توجه جدی قرار گرفته و یک موقعیت خطرناک جهانی فرض گردد. بنابراین این مقاله می‌کوشد با در نظر گرفتن این مهم که موضوع پژوهش به تبیین بازیگری بازیگران منطقه‌ای و تأثیر آن بر سیاست خارجی، امنیت و منافع ملی این دو قدرت بپردازد؛ لذا این پژوهش بر شش اصل اساسی و بنیادی استوار است که این اصول عبارت‌اند از: (۱) مبانی و اساس نظری سیاست خارجی؛ (۲) ماهیت و چیستی روابط؛ (۳) مطالعه موردی و تأثیر آن بر امنیت؛ (۴) نگاه‌های دو کشور در سیاست خارج؛ (۵) تأثیر این تحولات خصوصاً در جهان عرب بر سیاست خارجی دو کشور؛ (۶) رشد گروه‌های جهادی-سلفی در این فضا و تأثیر آن بر محیط پیرامونی این قدرت‌ها؛ لذا با بیان این اصول وارد بخش ابتدایی پژوهش یعنی چارچوب نظری آن می‌شویم. لذا پژوهش به بررسی نحوه تغییر در الگوهای رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی خصوصاً

مقایسه سیاست خارجی و امنیتی آمریکا و روسیه در سوریه بر اساس تبیین نو واقع‌گرایی پرداخته است.

چارچوب نظری پژوهش

قدرت در نظام بین‌الملل، مهم‌ترین عامل تمایز دولتها است. بر این مبنا نظام بین‌الملل از سلسله مراتب قدرت تشکیل شده است. قدرت و سازوکار توزیع آن، موجب تحول موقعیت بازیگران می‌شود که نتیجه آن تحول در نظام بین‌الملل است. به عبارت دیگر کیفیت توزیع قدرت، نوع ساختار نظام بین‌الملل را مشخص می‌نماید. در نظام بین‌الملل چگونگی توزیع توانمندی‌ها در میان واحدها، عامل تمایز دولت‌هاست. همین توزیع است که مشخص می‌کند هر یک از واحدها چه جایگاهی دارند. اگر توزیع توانمندی‌ها میان دو بازیگر باشد نظام دو قطبی و اگر قدرت‌های بزرگ متعددی وجود داشته باشند، نظام چند قطبی است. بنابراین نظریه‌ها از دو زاویه به مطالعه روابط بازیگران و ساختار سیاست خارجی بازیگران می‌پردازند؛ دسته‌ای از نظریات نقش عوامل مادی و محیطی (خارجی _ داخلی) را علت شکل‌گیری بازی خارجی دولت‌ها قلمداد می‌کنند. این دسته که در تاریخ نظریات روابط بین‌الملل به خردگرایان مشهورند در دو طیف قرار می‌گیرند: طیف نخست، نظریه‌هایی هستند که به سطح کلان می‌پردازند و سیستم بین‌الملل را تعیین‌کننده اصلی رفتار دولت‌ها قلمداد می‌کنند. طیف دوم، نظریه‌های می‌باشند که به توضیح ساختار سیاست خارجی کشورها در سطح خرد می‌پردازند و به عوامل داخلی در تعیین سیاست خارجی دولت‌ها اولویت می‌دهند. (Martin, 1999: 49) دسته دوم نظریه‌های معناگرا یا انعکاس‌گرایان هستند که قدرت تحرکی ساختار خارجی بازیگران را عوامل غیرمادی و فرهنگی قلمداد می‌کنند. لیکن مقاله با طرح ساختار نظری تعدیل شده‌ای از نظریه نئورئالیسم همراه با نظریات امنیت سعی در توضیح متغیرها دارد؛ بنابراین مطابق این فرض دو دسته عوامل سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در دو عرصه داخلی و خارجی منزلت قدرتی یک دولت را در نظام بین‌الملل مشخص می‌نماید. در گذشته ساختار نظامی - سیاسی (سخت‌افزاری) در تعیین منزلت کشورها در نظام بین‌الملل بسیار نقش ساز بود. پس از آن، به ترتیب ساختار اقتصادی - تکنولوژیک و سپس ساختار فرهنگی - ارتباطی نقش فزاینده یافت. هر یک از این تحولات، بعدی از نقش و منزلت بازیگران را نشان می‌دهد. مثلاً توانمندی بازیگران از زاویه سیاسی - نظامی به پنج دسته ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت متوسط، قدرت کوچک و ریز قدرت تقسیم می‌شوند. توانمندی و حوزه فعالیت هر یک از این قدرت‌ها متفاوت است. بسته به تعداد ابزار قدرتی که بازیگران دارند، هر

یک می‌توانند به قدرت چندبعدی یا تک بعدی تقسیم شوند. (سیف‌زاده، ۱۳۸۱: ۷۰) در واقع یکی از عوامل مقاومت روسیه در سوریه ترس از تهدید امنیتی است. بدین ترتیب مفید است فرض کنیم که شیوه برخورد رهبران با فشارهای ناشی از سه محیط متفاوت شکل دهنده ساختار تصمیم‌گیری خارجی بازیگران منطقه‌ای خاورمیانه است. این سه محیط عبارت‌اند از: نخست سطح داخلی (پیرامونی)، دوم سطح سیستماتیک منطقه‌ای و سوم سطح جهانی؛ لذا دولت‌ها با انباشت، ائتلاف و توازن قدرت میان بازیگران منطقه‌ای خود را از تهدیدها دور نمایند. در همین زمینه نو واقع‌گرایان نیز جایگاهی محوری برای توازن قوا- موازنه قدرت قائل شده‌اند. از دید والتز نظریه موازنه‌قوا با این فرض شروع می‌شود که دولت‌ها حداقل خواهان حفظ خود و در طیف حداکثری استیلای جهانی می‌باشند. دولت‌ها از روش‌های مختلفی برای رسیدن به این هدف استفاده می‌نمایند. این ابزارها به دو دسته تقسیم می‌گردند:

- تلاش‌های داخلی از جمله افزایش توانایی اقتصادی، توان نظامی و اتخاذ استراتژی‌های هوشمندانه می‌باشد.

- تلاش‌های معطوف به خارج است، مانند گسترش و تقویت اتحادهای خودی و یا تضعیف اتحادهای مخالف.

بنابراین در سطح کلان از دید والتز نظریه قدرت و موازنه قوا در مورد نتایج ناشی از اقدامات ناخواسته دولت‌هاست و مفروضاتی را در مورد منافع و انگیزه دولت‌ها و تبیین آنها بیان می‌کند. در بنیان‌گذاری و ترسیم نظریه مذکور اصول متعددی را مطرح می‌نماید که مهمترین آنها عبارتند از:

- جایگاه دولت‌ها بر رفتار آنها مؤثر است؛
- دولت‌ها برای توازن قدرت تلاش می‌کنند تا به حداکثر رساند آن؛
- نظریه موازنه‌قوا عرصه سیاست بین‌الملل را به عنوان گستره رقابتی تصور می‌نماید. سرنوشت هر دولت بستگی به پاسخ‌های آن به رفتار دولت‌های دیگر دارد. رقابت تمایل به یکسان بودن رقابت کنندگان را ایجاد می‌کند؛
- اثر رقابت، محدود به گستره نظامی نبوده و جامعه‌پذیری نسبت به سیستم نیز رخ می‌دهد. (قاسمی، ۱۳۹۰: ۴۷۸)

نئورئالیسم ابزار تحلیلی برای درک و شناخت بیشتر سیستم بین‌المللی

گرچه در ابتدا مطرح شدن نظریه نو واقع‌گرایی با اختلافاتی همراه شد به شکلی که بیشترین

اختلاف در مورد امکان به کارگیری نظریه‌های سیاست بین‌الملل برای تحلیل سیاست خارجی کشورها بود؛ لیکن شخص کنت والتز کاربست نظریه‌های سیاست بین‌الملل برای تحلیل سیاست خارجی را امکان‌پذیر نمی‌داند؛ در حالی که جان میرشایمر، بر امکان‌پذیری تحلیل سیاست خارجی به وسیله نظریه‌های سیاست بین‌الملل تأکید می‌ورزد. وی استدلال می‌نماید که اصولاً هر نظریه سیاست بین‌الملل ضرورتاً باید قدرت تبیین سیاست خارجی را نیز داشته باشد. به‌رغم این اختلاف نظر، ادعای این نوشتار آن است که می‌توان نواقح‌گرایی را به عنوان چارچوب نظری برای تحلیل سیاست خارجی به کار بست. لیکن می‌توان اشاره داشت که تلاش‌هایی برای تحلیل سیاست خارجی روسیه تاکنون نیز صورت گرفته است و به واقع نواقح‌گرایی از قدرت تبیین انگیزه‌ها، اهداف، فرآیند تصمیم‌گیری و رفتارهای سیاست خارجی روسیه برخوردار است. باوجود این، باید توجه داشت که این نظریه نیز مانند سایر نظریه‌های موجود قابلیت و توان کافی برای تحلیل کلیه ابعاد و کلیت سیاست خارجی فدراسیون روسیه را ندارد. بنابراین در این قسمت که چارچوب نظری پژوهش هست پس از تشریح واقع‌گرایی به تفصیل به بررسی نواقح‌گرایی و ابعاد آن پرداخته تا با ارائه چارچوب مفهومی نشأت‌گرفته از نواقح‌گرایی به تحلیل ابعاد تعیین شده فوق‌الذکر بپردازیم.

الف- ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل: نئو واقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری به اصول و مفروضه‌های محوری واقع‌گرایی کلاسیک مانند کشور محوری، قدرت محوری، موازنه قوا، آنارشی یا وضع طبیعی بین‌المللی و یک‌پارچگی و عقلانیت کشورها وفادار است. اما با وجود این، نواقح‌گرایی از چند جهت از واقع‌گرایی کلاسیک متمایز می‌شود که آن را به صورت نظریه‌ای متفاوت و مستقل در می‌آورد. (Waltz, 1979) نئوواقع‌گرایی، برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک، نظریه‌ای در سطح تحلیل کلان یا تصویر سوم است که رویکردی برون به درون به نتایج و سیاست بین‌الملل دارد. نواقح‌گرایی نظریه‌ای سیستمیک یا نظام‌مند است که استدلال می‌کند سیاست بین‌الملل را می‌توان به صورت نظامی که دارای ساختار دقیق و مشخصی می‌باشد تلقی و تعریف کرد. ساختار نظام بین‌الملل متشکل از واحدهای متعامل با قواعد رفتاری معینی است که به رفتار واحدها شکل می‌دهد. ساختار نظام بین‌الملل به وسیله یک اصل نظام بخش و توزیع مقدرات و توانایی بین واحدها تعریف و تشکیل می‌شود. اصل نظام بخش در سیاست بین‌الملل که به ساختار نظام بین‌الملل شکل می‌دهد آنارشی است. (Waltz, 1979, 27) از این‌رو، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل و انگیزه و منبع ارجحیت‌ها و رفتار سیاست خارجی کشور-

ها نظام بین‌الملل و ویژگی‌های آن به ویژه ساختار آنارشیک آن است. پرسش اصلی نئو واقع‌گرایی این است که چرا کشورهای مختلف با ساختار سیاسی متفاوت، وضعیت و موقعیت جغرافیایی گوناگون و تمایزات ایدئولوژیک، رفتارهای سیاست خارجی مشابهی از خود بروز می‌دهند؟ نوواقع‌گرایان علت این رفتار مشابه را ماهیت نظام بین‌الملل و محدودیت‌هایی می‌دانند که برای کشورهای مختلف ایجاد می‌کند. لذا، در حالی که واقع‌گرایی چون مورگنتا (Morgenthau, 1973- سیاست میان ملت‌ها) انگیزه و علت قدرت‌طلبی کشورها را ذات ناقص و معیوب انسان می‌دانند، نوواقع‌گرایی چون والتز، ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل را مهم‌ترین عامل قلمداد می‌کنند که تجمیع و انباشت قدرت را به عنوان یک نیاز حیاتی بر کشورها دیکته و تحمیل می‌کند.

ب- امنیت‌طلبی: ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل سه الگوی رفتاری را برای کشورها، از جمله روسیه، در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی ایجاب و اجتناب‌ناپذیر می‌کند. نخست، آنارشی باعث بی‌اعتمادی و سوءظن کشورها نسبت به یکدیگر می‌شود. آنها همواره ترس امنیتی دارند. این نگرانی و احساس ترس ناشی از این واقعیت است که در جهانی انباشته از تردید و سوءظن، هر کشوری حق دارد برای حفظ موجودیت خود نسبت به دیگران بی‌اعتماد باشد. در یک نظام بین‌الملل که هیچ داور نهایی و مرجع قانونی وجود ندارد که یک کشور تهدید شده و مورد هجوم قرار گرفته برای کمک گرفتن به آن مراجعه کند، کشورها دلیل و انگیزه بیشتری برای سوءظن می‌یابند. افزون بر این، در عرصه بین‌المللی سازوکاری به جز منافع خودپرستانه و شخصی طرف ثالث برای مجازات متجاوز وجود ندارد. این امر کشورها را از اینکه مورد تجاوز قرار گیرند بیش از پیش دچار سوءظن و بی‌اعتمادی می‌کند. از این رو، عدم اطمینان و بی‌اعتمادی کشورها از نیت حال و آینده سایر کشورها عاملی است که باعث تا آنان برای تعقیب و تأمین امنیت خود تلاش و تقلا کنند. به سخن دیگر، مهم‌ترین عاملی که کشورها را به امنیت‌طلبی در سیاست خارجی وا می‌دارد، عدم اعتماد و اطمینان از انگیزه‌ها و نیت دیگر بازیگران بین‌الملل است. (Ben- Itzhak, 2011. 316) دوم، مهم‌ترین ارجحیت و هدف کشورها در نظام بین‌الملل آنارشیک تأمین امنیت و تضمین بقاست. چون به علت فقدان حکومت مرکزی جهانی که منافع اساسی کشورها را تأمین نماید آنها ناگزیرند تا امنیت و بقای خود را به صورت خودیار تضمین کنند. در این شرایط کشورها تهدیدات بالقوه‌ای محسوب می‌شوند و هیچ اقتدار برتری وجود ندارد که کشورهای مورد تجاوز را نجات دهد؛ پس کشورها نمی‌توانند برای تأمین امنیت

خود به دیگران، حتی دوستان خود، متکی باشند. به کلام دیگر، چون نظام بین‌الملل خودیار است، هر یک از کشورها باید به تنهایی امنیت خود را تأمین کند و اتحادها و پیمان‌های نظامی پدیده‌هایی زودگذر و متغیرند. سوم، کشورها در نظام بین‌الملل غیرمتمرکز تلاش می‌کنند تا برای تأمین امنیت خود به کسب قدرت مبادرت ورزند. کشورها انگیزه و علاقه شدیدی به کسب قدرت دارند که عمدتاً برحسب مقدرات و توانایی‌های مادی نظامی و اقتصادی تعریف می‌شود. قدرت فی‌نفسه هدف و غایت سیاست خارجی کشورها نیست بلکه ابزار مفید و مؤثری برای تأمین امنیت به هر میزان ممکن در وضعیت آنارشی بین‌المللی است. از این‌رو، دغدغه و علاقه نهایی و هدف غایی کشورها در نظام بین‌الملل تأمین امنیت است نه کسب قدرت. دلیل امنیت طلبی از طریق کسب قدرت نیز بسیار ساده است، چون هر چه قدرت و مزیت و برتری نظامی یک کشور بر دیگران بیشتر باشد، ضریب امنیتی آن بالاتر خواهد بود. (Mearsheimer, 2001. Waltz, 1979)

نقاط افتراق رویکرد ایالات متحده آمریکا و فدراسیون روسیه در مقابله با تروریسم و بنیاد

گرایی در سیاست خارجی

تروریسم را اعمال خشونت از پیش تعیین شده، با انگیزه سیاسی علیه اهداف غیرنظامی گروه‌های داخلی یا عوامل پشت پرده می‌داند. وزارت دفاع آمریکا استفاده برنامه ریزی شده و غیر قانونی از خشونت یا تهدید به خشونت به منظور ایجاد ترس در جامعه و با هدف مجبور ساختن دولت یا جامعه برای نیل به اهداف سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیک را معادل تروریسم می‌داند. سازمان سیا آمریکا تروریسم را خشونت آگاهانه علیه غیر نظامیان، با انگیزه سیاسی توسط گروه‌های داخلی و نه توسط ارتش یا قوای مسلح یک کشور می‌داند. و همچنین تروریسم را به معنای استفاده غیر مشروع از قدرت یا خشونت علیه اشخاص یا دارایی‌های آنها، به منظور تحت فشار قرار دادن دولت یا یک اجتماع مدنی برای نیل به اهداف سیاسی یا اجتماعی تعریف می‌کند. (ترحمی، ۱۳۸۸: ۲۶) همچنین قانونی به نام مهاجرت و ملیت در سال ۱۹۵۲ به تصویب رسیده است که اصلیت‌ترین سند درباره مفاهیم مربوط به ترور است. این قانون در سال ۱۹۵۷ اصلاح شد و تا اواسط دهه ۱۹۹۰ هیچ نیازی به درج یک تعریف جدی از مفهوم تروریسم یا فهرستی از اشخاص و سازمانها در این سند وجود نداشت، این سند عمدتاً تهدیدات مطرح در مقابل شهروندان آمریکایی یا امنیت ملی را تحت پوشش قرار می‌دهد، با این وجود در نیمه دوم ۱۹۹۰ و با بالاگرفتن حملات تروریستی در مقابل آمریکا هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی،

نیاز به وضع قوانین جدید احساس شد. می‌توان گفت که در کشور آمریکا، تعریف مفاهیم تروریسم و تروریست تا سال ۱۹۹۶ دارای اهمیت کمتری بود و پس از آن تعریف و مجازات سازمان‌های تروریستی بین‌المللی به وسیله تصویب و اعلان قوانین جدید ممکن باشد. (سیمبر، ۱۳۸۸: ۶۶-۶۷)

دیدگاه رسمی ایالات متحده آمریکا راجع به شبکه‌های تروریستی افراطی بدین صورت است که وزارت دفاع آمریکا در ۲۰ اوت ۱۹۹۸ گزارشی راجع به این شبکه‌ها منتشر ساخت که تا حدود زیادی بیانگر دیدگاه واشنگتن راجع به این تشکیلات است، در بخشی از آن آمده است: به عنوان نمونه در مورد گروه القاعده به عنوان پدر گروه‌های افراطی و تروریستی دوره معاصر اینگونه عنوان می‌شود که "هدف القاعده بر حسب قول بن لادن یکسان سازی کلیه مسلمانان جهت تاسیس حکومتی است که براساس توجیهات و دستورالعمل‌های خلفا عمل کند". بن لادن اعلام کرد که تنها راه تاسیس حکومت خلفا، توسط زور انجام می‌پذیرد، بنابراین هدف القاعده سرنگونی کلیه حکومت‌های مسلمان که بن لادن آنها را فاسد تلقی می‌کند، در نهایت هدف او پایان دادن به مرزهای سیاسی کشورهای اسلامی است. القاعده یک سازمان چند ملیتی است که اعضای آن متعلق به کشورهای متفاوت‌اند، این شبکه دارای حضور بین‌المللی در هر جا است و اکثر رهبران آن فرماندهان سازمان‌های تروریستی، مثل: جماعت اسلامی و الجهاد مصر هستند، تلاش القاعده این است که گروه‌های اسلامی را به گروه‌های تندرو و رادیکال تبدیل کند، القاعده جنگجویان مسلمان در افغانستان، عراق، سوریه، بوسنی، چین، تاجیکستان، سومالی، یمن و کوزوو را آموزش نظامی می‌دهد. (محمودیان، ۱۳۹۰: ۱۵۸) لذا ایالات متحده آمریکا پنج هدف را پس از حملات سال ۲۰۰۱ میلادی بیش از پیش تاکنون در مورد افراط گرایی و تروریسم پیگیری کرده است:

- ۱- تسلط و دستیابی بیشتر بر امور اقتصادی، فرهنگی و سیاسی منطقه حساسی همچون خاورمیانه.
- ۲- کنترل و نظارت بر رقبایی همچون چین، روسیه، هند و ایران.
- ۳- جلوگیری از پیشی گرفتن رقبای غربی به ویژه آلمان و فرانسه که قرار است در دهه آینده و در قالب اتحادیه اروپا به صورت منسجم تری عمل کنند.
- ۴- بهبود روند صلح اعراب و اسرائیل یا به عبارت دیگر، تقویت و موقعیت اسرائیل در منطقه.
- ۵- مقابله با رشد اسلام گرایی در جهان به ویژه غرب. (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۱۷۰)

ولی در دوره سوم که با ارائه نظریه نظم جهانی در آگوست ۱۹۹۲ همراه بود، ایالات متحده راهبردهای زیر را پیگیری کرد:

- تعهد به حیات و امنیت اسرائیل
- تعهد به امنیت کشورهای عرب دوست
- حمایت از ثبات منطقه ای و حل درگیری‌ها
- آزادی تجارت، به ویژه دسترسی به نفت ارزان قیمت
- حمایت از اتباع آمریکایی
- ممانعت از تسلط یک قدرت متخاصم با آمریکا در خلیج فارس
- سد نفوذ ایران و عراق. (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۱۷۱)

اما به نظر می‌رسد در مقابل مسکو به عنوان یکی از بازیگران کلیدی عرصه سیاست جهانی، بیش‌تر از هر کشور دیگر، نگران این وضعیت است؛ زیرا درگیری جنگ با تروریسم و افراط‌گرایی، دروازه‌های است به سوی کشورهای آسیای مرکزی و از این طریق به خاک روسیه. هر نوع چالش و وقوع هر نوع بحران، تأثیر مستقیم خودش را بر امنیت ملی کشورهای مذکور می‌تواند داشته باشد. در حال حاضر و بر طبق برآوردهای مقام‌های مسکو، سه پدیده‌ی تروریسم، افراط‌گرایی دینی و تولید مواد مخدر، خطری بالقوه و بالفعل برای امنیت ملی و ثبات اجتماعی محسوب می‌شود. همان‌طور که آندری کازانتسیف، یکی از کارشناسان روسیه می‌گوید، «نامنی در جهان و تأثیرات آن بر مسئله امنیت در کشورهای تحت حمایت شوروی سابق - کشورهای آسیای مرکزی - سایه سنگین خودش را دارد. به طور کلی، هرگونه ادامه و تقویت تهدیدهای سنتی، خطری برای امنیت روسیه تلقی می‌شود». بنابراین، هر نوع بحران و چالش می‌تواند به صورت مستقیم امنیت ملی روسیه و شرکای سیاسی این کشور را تهدید کند. این در حالی است که روسیه تا اکنون از جزر و مد بحران‌های جاری، بی‌آسیب هم نمانده است. مطابق اظهار نظر کارشناس کازانتسیف، گروه‌های افراط‌گرا و شبکه‌های دهشت‌افگنی و تروریستی فعال در سطوح مختلف با گروه‌های مخل امنیت در داخل روسیه (نمونه چچن)، در ارتباط و داد و ستد هستند. بنابراین در حال حاضر امنیت حلقه مفقوده کشورها در نظام آنارشیک بین‌المللی است. نظامی که به باور مورگنتا هر کشوری به دنبال منافع خویش است و چراغ راهنمای عملکرد آنها در این نظام آنارشیک را منافع ملی‌شان مشخص می‌کند. چرا که روسیه کنونی به عنوان کشوری که میراث‌دار یک بازیگر قدرتمند بین‌المللی چه در دورانی که به عنوان یک کشور استعمارگر به فکر

توسعه اراضی خود به سمت جنوب و آبهای گرم بود و چه در زمان اتحاد جماهیر شوروی که به فکر توسعه ایدئولوژی کمونیسم و اقتدار دنیای چپ تمام تلاش خود را در رقابت با دنیای غرب گذاشت، خواستار بازگشت به دوران باشکوه گذشته و اعاده قدرت از دست رفته خویش است. روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با انبوهی از مشکلات روبرو بود که هر کدام آنها سالها زمان نیاز داشت تا حل گردد، از مشکلات داخلی خود روسیه تا مشکلات جمهوری‌های تازه استقلال یافته و همچنین چالش‌های بیرونی و تهدیدات مناطق پیرامونی را نیز باید به آن اضافه کرد. اما امروز روسیه علاوه بر غلبه بر اکثر آن مشکلات و چالش‌ها به عنوان یک بازیگر فعال در حال بازگشت به دوران با شکوه گذشته می‌باشد. حضور روس‌ها در سوریه و نقش موثر آنها در حمایت از دولت این کشور نمونه بارزی از این بازگشت باشکوه به عرصه بین‌المللی است. چرا که در حقیقت براساس این نظریه رئالیسم کشورها ماهیتاً دفاعی بوده و در وضعیت آنارشی تنها به تهدیدهای امنیتی در شرایط ناامنی واکنش نشان می‌دهند. این واکنش به صورت موازنه سازی و بازدارندگی قدرت‌های تهدیدکننده تجلی می‌یابد. موازنه سازی اولین و مهم‌ترین راهبرد کشور-های تدافعی عاقل در شرایط تهدید کننده و ناامن آنارشیک است. تجلی و نمود طبیعی راهبرد موازنه سازی، تأسیس اتحادها و تشکیل ائتلاف‌های نظامی و غیرنظامی در سطوح منطقه‌ای و جهانی است. کشورها وقتی احساس کنند که امنیت و بقاء در اتحاد و ائتلاف با دیگر کشورها بهتر و بیشتر از اقدام یک جانبه تأمین و تضمین می‌شود به این امر دست می‌زنند. چنانچه رئالیست‌های تدافعی نیز به رابطه میان آنارشی و استلزامات نظام بین‌الملل از یک سو و رفتار دولت‌ها از سوی دیگر توجه دارند اما این رابطه را پیچیده‌تر می‌بینند. برخلاف واقع‌گرایی تهاجمی، فرض واقع‌گرایی تدافعی این است که آنارشی بین‌المللی معمولاً خوش‌خیم است؛ یعنی امنیت چندان نایاب نیست. در نتیجه دولت‌ها که این را در می‌یابند رفتاری تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آنها وجود دارد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند و این واکنش نیز اغلب در سطح ایجاد موازنه و بازداشتن تهدیدگر است و تنها در شرایطی که معضله امنیت خیلی جدی شود واکنش‌های سخت‌تری به شکل بروز تعارضات خود را نشان می‌دهد.

سیاست امنیتی روسیه از ابتدای مبتنی بر رئالیسم تدافعی بوده است اما ظهور گروه‌های افراطی و تروریستی مانند القاعده و داعش سیاست امنیتی روسیه را نیز در برخورد با این گروه تغییر داد و این کشور به سمت رئالیسم تهاجمی سوق یافت. لذا در چنین وضعیتی روسیه به

دنبال از بین بردن تهدیدهای نشات گرفته بوده است. روس‌ها در سند راهبرد امنیت ملی خود تهدیدهای عمده‌ای را ذکر کرده‌اند که به عنوان سندی دست اول نشان از سیاست امنیتی این کشور که مبتنی بر رئالیسم تدافعی است. بر این اساس تهدیدهای متوجه فدراسیون روسیه در دو سطح داخلی و خارجی قابل شناسایی، طبقه بندی و تحلیل است. تهدیدهای عمده متوجه منافع و امنیت فدراسیون روسیه در سطح داخلی عبارت هستند از؛ تروریسم و جنایات سازمان یافته، فعالیت گروه‌های بنیادگرا و جدایی طلب، مهاجرت غیرقانونی به فدراسیون روسیه، عقب ماندگی در حوزه فناوری، توسعه نیافتگی اقتصادی، گسترش مخاطرات بهداشتی و زیست محیطی. در سطح خارجی نیز تهدیدهای متعددی از جمله بازگشت یک جانبه گرایی به روابط بین‌الملل، تلاش برخی قدرت‌ها جهت برهم زدن موازنه راهبردی، گسترش ناتو به شرق، قاچاق مواد مخدر و روان گردان، فعالیت گروه‌های سازمان یافته تروریستی و مجرم، بحران مالی جهانی، اشاعه جنگ افزارهای متعارف و کشتار جمعی و مناقشات مرزی پیش روی این کشور تصویر شده است. تأکید بر تهدیدهای فوق در سندی که یکی از مهمترین اسناد بالادستی در فدراسیون روسیه تلقی می‌شود گویای این واقعیت است که روسیه دامنه امنیت را به حوزه‌های مختلف از جمله محیط زیست، فرهنگ و بهداشت گسترانده و امنیت را در مفهوم گسترده آن مدنظر دارد. نکته دیگر این که بخشی از تهدیدهای ذکر شده مانند افراط گرایی، قاچاق مواد مخدر شرارت برمی‌خیزند. در نگاه کلان سیاست امنیتی فدراسیون روسیه شامل اقدامات مختلفی بوده است که در سه سطح سیاست‌های معطوف به امنیت فدراسیون روسیه درون مرزهای این کشور، خط مشی امنیتی فدراسیون روسیه در منطقه خارج نزدیک و در نهایت اقدامات امنیتی برای ممانعت از تهدیدهای پیش گفته مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. راهکار دیگر روسیه تاکنون تقویت ترتیبات امنیتی چند جانبه از جمله سازمان همکاری شانگهای و سازمان پیمان امنیت جمعی بوده است. تهدید بنیادگرایی و تروریسم که با نگرانی‌های رو به افزایش صدور افراط‌گرایی اسلامی وخامت اوضاع امنیتی آن و ظهور مجدد تروریسم در این منطقه مرتبط بود، انگیزه‌ای قوی برای همکاری نزدیکتر میان کشورهای آسیای مرکزی، چین و روسیه در حوزه امنیتی را به وجود آورد.

اما ظهور داعش؛ "داعش درصدد ایجاد بی ثباتی در روسیه است." این سخن را پوتین رییس جمهور روسیه در خصوص داعش گفته است. ظهور داعش پس از قدرت‌گیری این گروه در سوریه و پس از آن در عراق، شاخه خراسان این گروه در افغانستان اعلام موجودیت کرد. دولت

روسیه در ابتدای بوجود آمدن داعش از این وضع اظهار نگرانی کرد. اما پس از شکست‌های گروه داعش در سوریه و عراق نگرانی‌های این کشور از سرازیر شدن داعش به پناهگاه‌های امن در افغانستان و پاکستان بیشتر شده است. رئیس سرویس امنیت فدرال روسیه گفته بود که داعش از تلاش برای ایجاد "خلافت اسلامی" در خاورمیانه دست کشیده و حالا سعی دارد تا با ایجاد شبکه‌های تروریستی بین‌المللی، از طریق افغانستان به روسیه و دیگر کشورها حمله کند. این تهدیدات تا آنجا برای روسیه دارای اهمیت بوده است که حتی رویکردهای این کشور در حال تغییر است و از رویکرد رئالیسم تدافعی به رویکرد رئالیسم تهاجمی تغییر دید داده است. شاخص‌های تایید این سخن را می‌توان از ارتباط‌گیری روسیه با گروه طالبان برای مقابله با داعش و همچنین مذاکرات روسیه با پاکستان و بازدید مقامات روسی از مناطق قبایلی پاکستان درک کرد. علاوه بر این می‌توان بوجود آمدن داعش در افغانستان را یک فرصت برای رویکرد رئالیسم تهاجمی روسیه دانست. به عبارت بهتر روسیه تنها نگران حضور داعش نیست؛ بلکه با استفاده تبلیغاتی از این مسئله، امیدوار است اهداف راهبردی و بلندمدت خود در منطقه را نیز دنبال کند. به بیان روشن‌تر، مسکو آگاهانه خطر داعش برای امنیت روسیه را بزرگنمایی می‌کند تا به این ترتیب، بهانه کافی برای افزایش حضور و نفوذ خود داشته باشد؛ لذا با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان گفت که سیاست امنیتی فدراسیون روسیه تا قبل از ظهور داعش در این کشور سیاستی مبتنی بر واقع‌گرایی تدافعی بوده و دولتمردان کرملین عمدتاً در پی تخفیف امواج تهدیدزا بوده‌اند و در این راستا به ایجاد و تقویت ثبات و ممانعت از صدور افراط‌گرایی، تروریسم، مواد مخدر و شرارت به منطقه خارج نزدیک به عنوان حلقه امنیتی روسیه و محلی که روس‌ها آن را به عنوان محیط امنیتی فوری خود قلمداد می‌کنند، مبادرت نموده است. اما ظهور داعش و عقب‌نشینی و شکست‌های پی‌در پی این گروه در عراق و سوریه، نگرانی‌های روسیه را از سرازیر شدن تروریست‌ها افزایش داده است، تا آنجا که روسیه برای مقابله با این گروه با طالبان وارد گفتگو گردیده است. از سوی دیگر روس‌ها همکاری‌های امنیتی را با پاکستان افزایش داده‌اند و مقامات دو کشور بر همکاری در مقابله با تهدیدات مشترک تاکید کرده‌اند. در نهایت می‌توان نوعی تغییر رویکرد در سیاست امنیتی روسیه در قبال افغانستان را دید که از رئالیسم تدافعی به رئالیسم تهاجمی تغییر کرده است.

چرایی مواجهه مسکو با تحولات تروریستی (تمرکز بر جهان عرب)

مسکو به عنوان کشوری که از دوره شوروی سابق در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا (لیبی،

مصر، سوریه، عراق، یمن) از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است؛ همانند سایر قدرت‌های دیگر، این تحولات را زیر نظر داشته و سعی دارد سیاست‌های متناسبی که متضمن حفظ منافع آن کشور باشد اتخاذ نماید. در این بین، چرایی مواجهه مسکو با موضوع تحولات جهان عرب به ویژه سیاست آن در قبال بحران سوریه نیز دارای ابعاد و دلایل مختلف بوده و از جنبه‌های متفاوت قابل بررسی است که از این جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. (نوری، ۱۳۹۱، وب‌گاه ایراس):

- تلاش برای حفظ نفوذ ژئوپولیتیکی (نزدیکی خاورمیانه به مرزهای جنوبی روسیه)؛
- اقدام روسیه در راستای تحقق دکترین امنیت ملی خود؛
- احتمال بروز انقلاب‌هایی به سبک تحولات جهان عرب در محیط پیرامونی روسیه (نمونه موردی اوضاع کنونی اوکراین که مردم به سبک انقلاب عرب در خیابان حضور دارند)؛
- ترس امنیتی مسکو از گروه‌های شبه‌نظامی سلفی- جهادی (حوزه پیرامونی مسکو- چچن)؛
- بازی سیاسی بزرگ با غرب و فرصت‌طلبی تاکتیکی برای فروش «گران‌تر» موضع خود؛
- صیانت از منافع اقتصادی (تسلیمات و انرژی)؛
- نمایش قدرت و ارتقاء پرستیژ بین‌المللی (مخالفت با نظام تک قطبی آمریکا)؛
- مقاومت راهبردی در مقابل غرب باهدف ممانعت از تغییر نقشه بلندمدت خاورمیانه به ضرر خود؛
- حفظ تنها پایگاه نظامی دریایی روسیه در سواحل غرب سوریه؛
- جلوگیری از حضور نظامی ناتو در منطقه پیرامونی (نگرانی روسیه از تکرار سناریوی لیبی در سوریه).

در واقع با بیان این مختصات می‌توان بیان داشت که سیاست خارجی مسکو در حال بازی کردن میان خط دو گرایش سنتی این کشور یعنی آتلانتیک‌گرایان (غرب‌گرایان) و اوراسیا‌گرایان (تقویت درونی) هست. صرف‌نظر از تاکتیکی بودن سیاست عملی مسکو در این باب، به نظر می‌رسد؛ مسکو که به تصور منافع عینی در خاورمیانه آگاهانه در حال پرداخت هزینه از جمله آسیب به منافع کلان‌تر ناشی از تعامل با غرب، کشورهای عربی و ترکیه است و سعی نموده با نگاهی سیستمی به موضوع تحولات جهان عرب بازی را ادامه دهد؛ لیکن مسکو با توصیف تحولات جهان عرب به عنوان «چالشی سیستمی» که باید منتظر شکل‌گیری ترتیبات جدید بود، حضور فعال در این موضوع را لازمه بازگشت قدرتمندانه به خاورمیانه و اثبات روسیه به عنوان

قدرتی بزرگ در معادلات بین‌الملل می‌داند. (گزارش شماره ۱۳۲۸۷، مرکز پژوهش‌های مجلس) به این اعتبار، به نظر می‌رسد سبب مقاومت مستقیم مسکو در برابر توسعه طلبی مدرن و بنا به برخی تعابیر «استعمار مدرن» غرب در خاورمیانه تنها با پیش ذهنیت ناپیوستگی تغییر نقشه بلند مدت خاورمیانه به ضرر روسیه قابل تفسیر باشد؛ در این بین، متغیر روان شناختی اندیشه «قدرت بزرگ» در سیاست خارجی روسیه نیز سهمی به سزا در ایجاد چارچوب ذهنی و شکل بندی رویکرد مسکو در مواجهه با «بهار دستکاری شده عربی» داشته است. روسیه و پروژه «ریست یا باز تعریف» خاورمیانه به رغم اینکه انقلاب‌های عربی امیدهای زیادی برای برقراری نظام‌های مردم‌سالار و استیفای حقوق پایمال شده مردم به وجود آورد، اما دست‌کاری و موج سواری برخی کشورهای عربی (عربستان- قطر)، غیر عرب (ترکیه) و غربی که منفعت خود را در انحراف این تحول بزرگ می‌دانستند، باعث شد تحلیلگران و سیاست‌مداران روس با تأکید بر دخالت‌های پنهان و آشکار برای تغییر مسیر تحولات جهان عرب از جمله قائلین به انحراف در این پدیده هستند و اطلاق اصطلاح «ریست» خاورمیانه در راستای منافع قدرت‌های خاص را برای آن بهتر می‌دانند. ولادیمیر پوتین به صراحت به این امر اشاره و تصریح می‌نماید که؛ "به رغم امیدهای اولیه به «تحولات جهان عرب»، بزودی مشخص شد که نه تنها در بسیاری از کشورها حوادث طبق سناریوی متمدنانه پیش نمی‌رود، بلکه دخالت خارجی در حمایت از یکی از طرف‌های مناقشه و استفاده از خشونت باعث سمت‌گیری منفی تحولات شده است." (Trenin & other, 2013)

ماریا کاباساکالووا، تحلیلگر روس نیز با اشاره به اینکه "خاورمیانه همواره برای قدرت‌های بزرگ جذاب بوده، انواع مداخلات نرم و سخت ایالات متحده در این منطقه از جمله در قالب پروژه ایجاد «خاورمیانه بزرگ» را سازوکار نفوذگذاری واشنگتن در این جغرافیا می‌داند که دموکراسی سازی و مقابله با رادیکالیسم بهانه‌های به ظاهر مشروع آن بوده‌اند. به تبع تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی در دوره اوباما، این سیاست با حفظ ماهیت سابق، اما در قالب‌های جدید از جمله با راهبرد «هرج و مرج هدایت شده» و «اقدام غیرمستقیم» همچنان در حال پیاده‌سازی است." (Foreign Policy, 2012) در واقع به تأکید او و بسیاری دیگر از تحلیلگران روس، "هرچند نارضایتی‌های داخلی در کشورهای انقلاب‌زده عواملی مهمی برای بروز انقلاب هستند، اما واقعیت این است که اعتراضات مردمی کفایت لازم برای براندازی دولت‌ها را نداشتند و این عدم کفایت در اعتراضات مردمی در بحرین و عربستان مشهود است." بر این اساس، هر چند عربستان بیش از

هر کشور دیگری در خاورمیانه شرایط بروز انقلاب و انجام پروژه دموکراسی‌سازی امریکا را دارد، اما از آنجا که کاخ سفید هنوز تصمیمی در این مورد نگرفته، لذا شاهد انقلاب در این کشور نیستیم. در مقابل، دخالت‌های نرم و سخت غربی‌ها در تونس، مصر و لیبی تأثیری بی‌تردید در براندازی دولت‌های آنها داشته و این روند در سوریه نیز در جریان است. با این ملاحظه، موضع سرسختانه مسکو در باب تحولات سوریه و اشارات کرم‌لین به سناریوی تلخ لیبی نه به واسطه ماهیت روابط دوجانبه مسکو با این کشورها، بلکه از باب نگرانی درخصوص تغییر بلند دامنه‌دار در معادلات سیاسی و امنیتی خاورمیانه به ضرر روسیه است. چرا که مقامات کرم‌لین به این مهم واقفند که ادامه این روند یعنی مداخله مستقیم و مشهود خارجی برای براندازی یک دولت و تعیین دولت جدید نه تنها به از دست رفتن منافع روسیه در خاورمیانه می‌انجامد، بلکه احتمال ادامه توسعه‌طلبی‌های سیری‌ناپذیر ایالات‌متحده به سایر کشورها و حتی مرزهای خود این کشور نیز وجود دارد. (Ibid,2012)

تلاش برای حفظ نفوذ ژئوپلیتیکی قدرت‌ها در سیاست خارجی

رقابت روسیه و غرب همواره دارای ویژگی‌های خاص خود بوده است، این رقابت که نزدیک به یک قرن سابقه داشته و برای مدت طولانی حول محور ایدئولوژی می‌چرخید، امروزه چهره سیاسی و اقتصادی به خود گرفته و مقصد هر دو طرف تسلط بیشتر بر منابع جهان و افزایش حیثیت و اعتبار بین‌المللی‌شان است. با فروپاشی شوروی، اکثر تحلیلگران این رقابت را پایان یافته خوانده و روسیه را فاقد توانایی ادامه دادن آن دانستند. رویکرد روسیه در عرصه حکومت داری و اقتصادی در دوران یلتسین، که به طور لجام‌گسیخته به مدل لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار غرب رو آورده بود، به خوبی تأییدکننده این ادعا است. (Lukyanov,2012) اما به قدرت رسیدن پوتین در روسیه و بالا رفتن قیمت نفت و گاز در سطح جهان، فرصت جدیدی برای روسیه مهیا کرد، تا بار دیگر به عنوان قدرت مطرح در سطح جهان عرض وجود نموده و رقابت با غرب را در ابعاد تازه و به شیوه نوینی از سر بگیرد. با گذشت زمان رقابت میان قدرت‌های فوق‌الذکر وارد مرحله جدی تری شد. سخنرانی تند پوتین در اجلاس‌های جهانی مانند مونیخ، تصمیم امریکا به استقرار سامانه دفاع موشکی در شرق اروپا و واکنش تند مقامات روسی در برابر آن، تعلیق عضویت روسیه در پیمان نیروهای متعارف اروپا، اخراج دیپلمات‌های روسی توسط مقامات انگلیسی و عکس‌العمل مشابه روسیه در تلافی این اقدام، رقابت روسیه با آمریکا بر سر قطب شمال، اعلام شروع به کار ناوگان هواپیماهای استراتژیک روسیه به خوبی توصیف‌کننده

جو حاکم بر روابط روسیه و غرب است. میرهن است که رقابت جاری میان دو طیف فوق‌الذکر به زودی پایان نخواهد یافت و هیچ طرفی حاضر به پذیرش عقب‌نشینی نیست. آمریکا و متحدین اروپایی‌اش با توسل به راهکارهای مختلفی چون؛ گسترش ناتو به طرف شرق، استقرار سیستم دفاع موشکی در نزدیک مرزهای روسیه و حمایت از جنبش‌های غرب‌گرا در کشورهای حوزه نفوذ شوروی سابق و تلاش جهت رساندن آنان به قدرت سیاسی، سعی دارند تا روسیه را تحت فشار قرار داده و وادار به تسلیم در برابر خواسته‌های شان نمایند. (Tsygankov P,2007) روسیه نیز در برابر این اقدامات ساکت نبوده و به واکنش‌های متوسل خواهد شد، تا راهکارهای آمریکا را خنثی نموده و علاوه براینکه نقش خود را به عنوان یک قدرت موثر در روابط بین‌الملل حفظ نماید، در معادلات و بازی‌های جهانی نقش پر رنگ تر و فعال تری کسب نماید. لیکن در این مورد اسلاگنوف، مشاور پوتین، در خصوص رویکرد جدید روسیه به خاورمیانه گفت؛ «روسیه یک قدرت بزرگ جهانی است و نمی‌تواند نسبت به تحولات مهم عرصه بین‌الملل بی‌اعتنا باشد. کشورهای خاورمیانه شرکای اقتصادی، همکاران حوزه انرژی و مشتریان سخت‌افزارهای نظامی روسیه هستند و روسیه مایل است در معادلات این منطقه نقش برجسته‌تری ایفا کند». روسیه در این رویکرد جدید به جهت نزدیکی خاورمیانه به مرزهای ژئوپلیتیکی خود سه هدف را مورد توجه قرارداد. (Klimentyev,2013)

- ۱- احیاء و بسط هر چه بیشتر نفوذ خود در خاورمیانه و معرفی خود به عنوان نیروی متوازن کننده غرب در این منطقه؛
- ۲- پیگیری منافع اقتصادی به ویژه در بخش غیر نفتی از جمله تسلیحات نظامی؛
- ۳- کاستن از میزان حمایت کشورهای اسلامی از جدایی طلبان چپنی.

بهره‌گیری سیاست خارجی آمریکا از قدرت نرم (هوشمند) و قدرت سخت در مقابله با

تروریسم

- قدرت نرم (هوشمند)

بررسی رویکردهای ایالات متحده آمریکا به قدرت در استراتژی کلان در چارچوب نظریه قدرت نرم است. ضروری است تا موضع‌گیری‌ها و نحوه عملکرد تصمیم‌سازان آمریکایی، تا حد زیادی در ارتباط با موقعیت آمریکا در منطقه و ماهیت منافع از پیش تعیین شده، مورد توجه قرار گیرند. روشی که نشان دهنده، سه دوره عمده در استراتژی کلان آمریکا در خاورمیانه قرن جدید است و سه رویکرد متفاوت به دوگانه قدرت را نمایان می‌کند. در مرحله اول و در آغاز هزاره

سوم اتکا به قدرت سخت افزاری در استراتژی کلان کاملاً به چشم می‌خورد. مولفه‌های نظامی محور اصلی استراتژی کلان به حساب می‌آیند. در مرحله دوم این حجم از سخت افزارگرایی تا حدی تعدیل می‌شود. رویکردی که علاوه بر سیاست‌های اعلامی در اجتناب از رویارویی‌های جدید نظامی در منطقه و افزایش اعتبارات مربوط به حوزه دیپلماسی عمومی، خود را نشان می‌دهد. نهایتاً در مرحله سوم، قدرت نرم نقشی محوری در استراتژی کلان آمریکا می‌یابد. به طوری که نه تنها ارتقاء آن به موضوعی مهم در سیاست خارجی تبدیل می‌شود، بلکه پیگیری بخش قابل توجهی از اهداف نیز با قابلیت‌های نرم افزاری صورت می‌گیرد. این در حالی است مؤلفه‌های قدرت سخت، اگر چه با احتیاط بیشتر، همچنان از اهمیتی قابل توجه برخوردارند. آمریکا در طول سالهای پس از جنگ سرد و به خصوص در قرن حاضر، با توسل به قدرت سخت، یعنی نیروهای نظامی به ویژه در جنگ‌های منظم و سیاست‌های تنبیهی و تشویقی در حوزه‌های امنیتی و اقتصادی، تا حد زیادی موفق عمل کرده است. همین امر باعث می‌شود تا به کارگیری قدرت سخت برای تصمیم‌سازان این کشور از جذابیت برخوردار باشد. این موضعی است که در عمل نیز مصادیق قابل توجهی برای آن وجود دارد. نوع رفتار آمریکا با رژیم صدام در طول دهه نود و پس از آن، رویکرد آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران از ۱۹۷۹ تا کنون، عملکرد آمریکا در موضوع افغانستان و پاکستان، و سیاست‌های این کشور در قبال لبنان، سوریه و فلسطین، همگی مصادیقی از قدرت سخت آمریکا را در اختیار ما می‌گذارند که با اشتیاق از سوی مقامات این کشور به کارگیری شده‌اند. اما ایالات متحده در عین حال از محدودیت‌های این قدرت تأثیرگذار آگاه است و این آگاهی باعث می‌شود تا قدرت نرم در استراتژی کلان آمریکا موضوعیت یابد و در عمل برای مقابله با محدودیت‌های قدرت سخت این کشور مورد استفاده قرار گیرد. لذا قدرت نرم در استراتژی کلان آمریکا به جای قدرت سخت و در شرایطی به کار گرفته می‌شود، که محدودیت‌های ذاتی و عرضی قدرت سخت، تأثیرگذاری این وجه از قدرت را به میزان غیر قابل توجهی کاهش داده است. بر این اساس مشاهده ادوار مختلف در استراتژی کلان این کشور که با معیار جایگاه قدرت نرم تفکیک شده‌اند، در واقع نتیجه این رویکرد به حساب می‌آیند.

• استفاده از قدرت سخت

یکی از مهمترین اقدامات در مقابله با تهدیدات نامتقارن بعد از ۱۱ سپتامبر در راستای مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی و در ارتباط با مفاهیم جنگ پیش‌دستانه دولت بوش، حمله آمریکا به

عراق در سال ۲۰۰۲ بود. در حالی که بیشتر کشورهای جهان به این حمله مخالف بودند، آمریکا بدون کسب مجوز از شورای امنیت به عراق حمله کرد. علت اصلی حمله آمریکا به عراق از تلاش مقامات آمریکایی تلاش عراق برای گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و سیستم‌های موشکی ذکر کردند. درباره حمله آمریکا به عراق دیدگاه‌های ژئوپولیتیکی نیز وجود دارد که به ویژه بر نقش نفت در این حمله تأکید دارند. با این دید که عراق چندین دهه است که مدام با عناوین مختلف در جهت اهداف ایدئولوژی کمونیسم دوران جنگ سرد و به بهانه عدم تأمین امنیت، موجب ناآرامی و بی‌ثباتی در عرضه نفت در حوزه خلیج فارس شده، آمریکا به دنبال حادثه یازدهم سپتامبر بهانه خوبی پیدا کرد که برای رسیدن به اهداف راهبردی انرژی و تأمین امنیت خطوط انرژی به منظور حفظ امنیت همه جانبه‌اش گام بردارد. در واقع، راهبردی آمریکا بدون توجه به رویدادهای اخیر به حرکت خود برای دستیابی به اهداف امنیتی و در رأس آن، امنیت انرژی ادامه خواهد داد. بوش در سال ۲۰۰۲، در دانشکده وست پوینت آمریکا تأکید کرد که دو خطر بزرگ برای آزادی، تقاطع خطرناک رادیکالیسم و تکنولوژی است. زمانی که سلاح‌های بیولوژیکی و هسته‌ای گسترش پیدا می‌کند، همزمان با تکنولوژی موشک‌های بالستیک، تمام دولت‌های ضعیف می‌توانند توان ضربه زدن به ملت‌های بزرگ را به دست آورند. همزمان این نیت را اعلام کرده‌اند و در جستجوی این سلاح‌های مخرب هستند. در دوران گذشته، آمریکا به دفاع دکترین جنگ سرد که سد نفوذ و بازدارندگی بود، تکیه می‌کرد؛ اما تهدیدهای جدید، مسلترم راهکارهای جدید نیز هستند.

نتیجه گیری

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد همگان را به این نکته امیدوار کرد که تقابل و رویارویی جدی میان شرق و غرب از بین رفته است. اما این رویای شیرین دوام چندانی نیافته و نشانه‌های جدی از تقابل میان فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا در حوزه‌های مختلف پدیدار گردید. امروز باید به دنبال جنگ سرد دیگری گشت که پس از گذشت چند دهه دولت‌ها را به خود مشغول ساخته است؛ بنابراین، می‌توان تصریح داشت که نوع و دامنه تقابل روسیه و آمریکا در یک دهه اخیر بگونه‌ای بوده که تضاد کنشگری دو طرف را تشدید نموده است. به هر حال، باید توجه داشت که روسیه و آمریکا نوعی از کنشگری تعارض‌آمیز متقابل را در پیش گرفته‌اند که سطح تقابل و تنش دوجانبه میان آنها را در یک دهه اخیر و بویژه بعد از بحران گرجستان در سال ۲۰۰۸ تشدید کرده است. در واقع، اگر چه روسیه و آمریکا در سال‌های پس

از جنگ سرد در زمینه‌هایی همچون تروریسم، مسئله افغانستان، سلاح‌های کشتار جمعی و راهزنی دریایی همکاری‌هایی با همدیگر داشته‌اند، اما از سوی دیگر، افزایش منافع اختلاف‌ناشی از چالش‌هایی مانند سپر دفاع موشکی، گسترش ناتو به شرق و جهانی شدن فعالیت‌های ناتو نقش تعیین‌کننده‌ای را در روابط این دو بازیگر ایفا می‌کند. تلاش برای دستیابی به توازن راهبردی از سوی روسیه با هدف احیای نظام دوقطبی و جستجوی برتری راهبردی از سوی ناتو برای حفظ هژمونی غرب به رهبری آمریکا، بازی با حاصل جمع صفر را برای دو طرف تداعی می‌کند که هرگونه همکاری راهبردی در این مسائل را تحت تأثیر خود قرار داده است. بنابراین، روسیه در زمینه همکاری در این حوزه‌ها کاملاً به آمریکا بی‌اعتماد بوده و تلاش خواهد کرد ترتیبات امنیتی را با محوریت خود و در چارچوب سازمان همکاری شانگ‌های، پیمان امنیت دسته‌جمعی و متحدانی چون چین مدیریت کند تا از این راه، ضمن جلوگیری از نفوذ ناتو و ایالات متحده در اوراسیا به توازن راهبردی با مجموعه غرب و ناتو دست یابد. (عسگرخانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱۵) از این‌رو، می‌توان اشاره داشت که روابط روسیه و آمریکا در دوران پسا جنگ سرد و بویژه در یک دهه اخیر مسیری را سپری کرده که از یک طرف خوش‌بینی به توسعه روابط متقابل شرق و غرب را خدشه‌دار کرده و از سوی دیگر نشانه‌هایی از شکل‌گیری یک جنگ سرد جدید را نمایان نموده که تحقق آن می‌تواند بار دیگر روابط بین‌الملل را با خطرات جدی روبرو نماید. چرا که از نظر رهبران روسیه، حوزه نفوذ سنتی اتحاد جماهیر شوروی بویژه مناطقی چون آسیای مرکزی و قفقاز نخستین سنگر پدافندی برای پاسداری از امنیت ملی روسیه است و رفتار مسکو بر سیاق دوران روسیه تزاری و شوروی سابق، باید به دنبال اعمال سلطه بر این منطقه باشد (فرجی‌راد و شعبانی، ۲۰۱۳: ۲)، و این باور به خودی خود عامل تقابل و تضاد آشکار مسکو با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا بوده و دو طرف را به سمت نزاع هر چه بیشتر رهنمون می‌شود. در هر صورت، حاکم شدن رویکرد تضادآمیز و مقابله‌گرایانه در روابط روسیه و آمریکا در یک دهه اخیر در بحران‌های مختلفی نظیر بحران ۲۰۰۸ گرجستان، بحران شبه جزیره کریمه، بحران سوریه، گسترش ناتو به شرق و موارد متعدد دیگر سبب شده تا دوباره زمزمه شروع جنگ سردی جدید در میان این دو بازیگر مهم سیاست جهانی به گوش رسد. گر چه باید توجه داشت که جنگ سرد به معنای سنتی آن دارای مولفه‌های مشخصی بوده که برخی از آنها در روابط کنونی روسیه و آمریکا قابل شناسایی نیست. چرا که برخی از تحلیلگران معتقدند دلیلی برای نگرانی وجود ندارد و جنگ سرد به آن وسعت و شکل گذشته هرگز تکرار نخواهد

شد. این تحلیلگران یادآوری می‌کنند که در جنگ سرد جدید ایدئولوژی‌های آشتی‌ناپذیر و رقابت ابرقدرت‌های جهانی یا مسابقه تسلیحاتی شدید وجود ندارد. (شفیعی و صفری، ۱۳۹۱: ۱۸۷) با این وجود، مقاله حاضر تاکید خواهد داشت که نشانه‌های محکمی از آغاز جنگ سردی جدید در روابط روسیه و آمریکا قابل بازشناسی است که دامنه‌دار شدن آن می‌تواند آینده نظام بین‌الملل را با مخاطرات جدی روبرو کرده و دوباره دولت‌ها را درگیر دوران جدیدی از نزاع و تضاد گسترده جهانی نماید.

فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا در دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بویژه در یک دهه اخیر سطحی از روابط تنش‌زا در سیاست‌ها مبارزه با تروریسم، مسائل نظامی-امنیتی خود در قبال بحران‌های مختلف را از خود نشان داده‌اند که درک درست آن مستلزم بهره‌برداری از اصول یکی از نظریات کارا و مورد پذیرش روابط بین‌الملل مثل نظریه واقع‌گرایی تهاجمی است. در حقیقت واقع‌گرایی تهاجمی یک نظریه سیستمیک و شاخه‌ای از نئورئالیسم است که تاکید در آن بر امنیت و قدرت در سیستم آنارشیک بین‌المللی است. نظریه نئورئالیسم عملاً مهمترین و پایدارترین نظریه روابط بین‌الملل بوده است. جان میرشایمر استاد علوم سیاسی در دانشگاه شیکاگو، واضع و مبتکر اصلی رئالیسم تهاجمی است. نظریه رئالیسم تهاجمی میرشایمر بر این مفروض بنیادین تاکید دارد که اساساً سیاست بین‌الملل تلاشی است در جهت افزایش قدرت نسبی و دولت‌ها تا زمانی که تبدیل به یک قدرت هژمون نشده‌اند از این تلاش دست نمی‌کشند. از نظر او این رفتار از بیم و هراس وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل نشات می‌گیرد و به میل و خواست بقا ضرورت می‌بخشد و موجب پیگیری رفتار تهاجمی از سوی دولت‌ها می‌شود. لذا، میرشایمر براساس همین مفروض بنیادین نظریه رئالیسم تهاجمی را بنا نموده است. به هر حال، باید اشاره داشت میرشایمر بعنوان یکی از نو واقع‌گرایان تاکید خود را بر نظریه سیاست خارجی قرار داده است. وی گرچه مانند کنت والتز و دیگر واقع‌گرایان غایت دولت‌ها را بقا می‌داند، بر این باور است که ساختار نظام، بازیگران را به تفکرات و سوگیری‌های تهاجمی سوق می‌دهد. علتی که برای این امر ذکر می‌کند، شبیه استدلال کلاسیک-تاریخی هانس مورگنتا است و حول عدم قطعیت در برآورد قدرت رقبا و نیت آنان و نیز میزان قدرت لازم جهت تأمین غایت بقا می‌گردد. وی ویژگی ساختار آنارشیک را ناامنی مزمن و ترس می‌داند. در چنین نظامی، عقلانیت موجد ضرورت تمنای سیری‌ناپذیر قدرت است. میرشایمر نیز مانند والتز مدعی نظریه سیستمی-ساختاری است، اما رویکردش به شدت تاریخی و ژئوپلیتیکی است. وی تمایلات

هژمونیک قدرت‌های بزرگ را پررنگ می‌کند و قدرت‌های بزرگ را در جستجوی وضعیت هژمونیک یعنی سیطره حداکثری بر منافع ثروت جهانی، حصول اطمینان از احراز بیشترین توان نظامی در منطقه خود و تضمین تفوق هسته‌ای بر رقبا می‌داند. (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۹) در واقع، میرشایمر دست‌کم پنج گزاره اصلی و مهم را بعنوان اصول واقع‌گرایی تهاجمی مطرح می‌سازد: نظام بین‌الملل اقتدارگریز؛ دولت‌ها توانایی آفندی دارند؛ دولت‌ها هرگز نمی‌توانند مطمئن باشند که هدف حمله قرار نخواهند گرفت؛ دولت‌ها جویای بقا هستند؛ دولت‌ها خردمندند. (چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۱۰) مع‌الوصف، واقع‌گرایی تهاجمی یکی از رویکردهای مهم واقع‌گرایی بوده و مولفه‌ها و اصول مهمی مثل آنارشی در آن قابل توجه و دقت نظر خواهد بود. در واقع، آنارشی یک اصل نظم دهنده نظام بین‌الملل را متشکل از دولت‌های مستقلی می‌داند که از هیچ قدرت مرکزی پیروی نمی‌کنند. به عبارت دیگر از آنجا که هیچ قدرت فائقه‌ای در رأس نظام بین‌الملل وجود ندارد، حاکمیت در درون دولت‌ها نهادینه شده است. آنارشی در اصل به این معناست که حکومتی بر فراز حکومت‌ها در نظام بین‌الملل وجود ندارد و هر دولت خود را بالاترین و مستحق‌ترین مرجع اقتدار می‌داند. (میرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۴) در یک نظام هرج و مرج گونه بین‌المللی که هیچ حاکمیتی برای تضمین نظم نظام بین‌الملل و بقای کشورها وجود ندارد، تأمین امنیت هر کشوری بعهده همان کشور است. از دیدگاه واقع‌گرایان تهاجمی، آنارشی بین‌المللی حائز اهمیت زیادی است. این آنارشی عموماً وضعیت هابزی است که در آن امنیت امری کمیاب است و دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن نائل گردند. در این جهان، دولت‌های خردورزی که به دنبال تأمین امنیت‌اند، به انجام اقداماتی تمایل دارند که ممکن است به تعارض با دیگران منجر شود و می‌شود. از این منظر تفاوت‌های داخلی میان کشورها نسبتاً بی‌اهمیت است، زیرا فرض بر این است که فشارهای نظام بین‌الملل آنقدر قوی است که باعث می‌شود دولت‌هایی که در وضعیت مشابهی‌اند رفتار مشابهی داشته باشند. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۳۰) نکته مهم دیگری که میرشایمر بر آن تصریح دارد توانایی تهاجمی دولت‌ها است. بر این اساس، دولت‌ها ذاتاً دارای حدی از قابلیت‌های تهاجمی هستند که به آنها توان صدمه زدن و احیاناً انهدام یکدیگر را می‌دهد. دولت‌ها به صورت بالقوه برای یکدیگر خطرناک هستند، اگر چه برخی از آنها نسبت به دیگران از امکانات نظامی بیشتری برخوردارند و در نتیجه از آنها خطرناک‌تر هستند. با این حال، حتی اگر سلاحی هم وجود نداشت، تک‌تک افراد آن کشورها می‌توانستند به مردم کشور دیگری از دست و پاهای خود استفاده کنند. گذشته از اینها، برای هر گردنی دو دست وجود دارد که آن را بفشارد و

خرد کند. (میرشایمر، پیشین: ۳۵) البته، فرید زکریا از مهمترین نظریه پردازان واقع گرایی تهاجمی بر آن است که تاریخ نشان می دهد دولت ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند می شوند به ایجاد ارتش های بزرگ روی می آورند و خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین المللی خود می روند. به عبارت دیگر، توانمندی های نسبی تا حد زیادی به نیت دولت ها شکل می دهند. هنگامی که دولتی قدرتمندتر می شود، می کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حداکثر برساند و محیط بین المللی خود را کنترل کند. بنابراین، دولت ها در مواردی که تصمیم گیرندگان اصلی آنها تصور کنند توانمندی نسبی کشور بیشتر شده است، راهبردهای تهاجمی با هدف پیشینه سازی نفوذ را دنبال خواهند کرد. در کل به نظر زکریا هر قدر قدرت دولت و قدرت ملی افزایش پیدا کند، به سیاست های خارجی توسعه طلبانه تری منجر می شود. مسئله مهم دیگر در واقع گرایی تهاجمی به عدم اطمینان از مقاصد دشمن باز می گردد. در واقع، دولت ها هرگز نمی توانند در مورد مقاصد و نیت دولت های دیگر مطمئن باشند. هیچ دولتی نمی تواند اطمینان داشته باشد که دولت دیگر از توانایی نظامی تهاجمی خود علیه او استفاده نمی کند. این به آن معنا نیست که دولت ها ذاتا نیت خصمانه دارند؛ در حقیقت ممکن است کلیه دولت ها در نظام بین الملل نیت خیرخواهانه داشته باشند، اما از آنجا که نمی توان این نیت را به صورت قطعی و با اطمینان برآورد کرد قضاوت قاطعانه در مورد آنها تقریبا غیرممکن است. علل احتمالی زیادی برای تهاجم وجود دارد و هیچ دولتی نمی تواند مطمئن باشد که دولت دیگر توسط یکی از این علل برانگیخته نشود. به علاوه، نیت دولت ها به سرعت تغییر می کند. بنابراین، یک دولت ممکن است امروز خیرخواهانه رفتار کند و روز دیگر خصمانه باشد. آنجائیکه دولت ها هرگز نمی توانند در مورد نیت یکدیگر به قطعیت برسند، لذا هیچگاه نمی توان مطمئن بود که دولت ها به کمک توانایی های تهاجمی شان به دنبال عملی کردن نیت خصمانه-شان نسبت به یکدیگر نباشند. در مجموع، می توان تصریح داشت که گزاره های نظریه واقع گرایی تهاجمی میرشایمر ظرفیت های بسیاری برای فهم ماهیت روابط روسیه و آمریکا داشته و این مسئله بویژه در عواملی همچون بسط تاثیر آتارشی در نظام بین الملل، توانمندی های تهاجمی دولت ها، بی اعتمادی متقابل و تلاش کشورها برای هژمون شدن قابل توجه و دقت نظر است. فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا بخش اعظمی از تفسیر و درک شان از یکدیگر و نظام بین الملل را در سیاست ها مبارزه با تروریسم، مسائل نظامی-امنیتی اعلامی خود مشخص کرده-اند. در واقع، سیاست ها مبارزه با تروریسم، مسائل نظامی-امنیتی تصمیم گیری ها، رویه ها،

کنش‌ها و جهت‌گیری‌های عملی یک کشور برای حصول به اهداف و منافع تعریف‌شده‌اش در پهنه سیاست جهانی هست. البته نیاز به توضیح است از آنجائیکه در شرایط تهدید و خطر تمایز میان سیاست‌های نظامی و امنیتی دشوار است، باید این دو را در کنار هم و با یک رویکرد بررسی نمود. در این مفهوم، روسیه و آمریکا در سیاست‌های اعلامی و اعمالی خود سیاست‌های - نظامی امنیتی خاصی را به منظور حفظ و تداوم منافع و امنیت ملی پایدار خود طراحی و پیش گرفته‌اند. در این راستا، می‌توان تأکید کرد که جلوه اصلی سیاست‌ها مبارزه با تروریسم، مسائل نظامی - امنیتی فدراسیون روسیه و ایالات متحده آمریکا در دکترین سیاست خارجی، نظامی و اسناد امنیت ملی آنها قابل مشاهده است.

منابع فارسی

کتاب

- ربیعی، علی (۱۳۸۷)، مطالعات امنیت ملی (مقدمه‌ای بر نظریه‌های امنیت ملی در جهان سوم)، تهران، وزارت امور خارجه
- لارن، مک، دی آر (۱۳۸۸)، مدیریت امنیت ملی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- لینکلینتر، آندرو (۱۳۸۵)، نو واقع گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر وزرات امور خارجه
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، انتشارات سمت
- ماندل، رابرت (۱۳۷۸)، چهره متغیر ملی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- مورگنتا، هانس. جی (۱۳۸۵)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی
- ناجی راد، محمد علی (۱۳۸۷)، جهانی شدن تروریسم، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه

مقالات

- احمد ساعی، مجید معصومی، تاثیر تروریسم بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست دانشگاه تهران، شماره ۲، تابستان، بی تا
- نوریان، اردشیر (۱۳۸۸)، منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل: نقش قدرت در حفظ صلح و امنیت جهانی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۳، شماره یکم، بهار

خبرگزاری

- عسگریان، حسین (۱۳۸۷)، سفر بشار اسد به روسیه، کتابخانه دیجیتال دید، قابل دریافت در: <http://did.ir/catalog/index.aspx?cn=rp00020082908232709>
- نگاهی به روابط نظامی و دلایل حمایت روسیه از سوریه، تاریخ مراجعه به سایت ۱۳۹۷، قابل دریافت در: <http://taghribnews.com/vdcbz0b9.rhb98piuur.html>
- کاردان، عباس (۱۳۸۵)، پوتین و سیاست خاورمیانه‌ای روسیه، قابل دریافت در: <http://did.ir/catalog/index.aspx?cn=pp00020060110130514>.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۹۲)، نشست روسیه و خاورمیانه، مرکز تحقیقات استراتژیک خاورمیانه، تابستان، قابل دریافت در:

<http://fa.merc.ir/>

English Resources

Book

- Joshua A. Tucker, (2007), **Enough! Electoral Fraud, Collective Action Problems, and Post Communist Colored Revolutions**, Perspectives on Politics, Vol. 5, No. 3, September
- Martin, Griffiths (1999), **Fifty Key Thinkers in International Relation**, London: Routledge
- Nizameddin, Talal, **Russia and Syria; The Reasons Behind Putin's Support for Bashar Al-Assad's Regime**, Cicero Foundation
- Tatyana A. Shakleyina, and Aleksei D. Bogaturov(2004), **The Russian Realist School of International Relation**, Communist and Post Communist Studies, Vol. 37, No. 1, March

Site

- Bobo Lo, (2006), **Evolution or Regression? Russian Foreign Policy in Putin's Second Term**, Russia and Eurasia Program at Chatham House, London (NUPI), August, <http://www.chathamhouse.org.uk/pdf/research/rep/R0506Lo.pdf>
- Dmitri Trenin, (2013), **The Mythical Alliance Russia's Syria Policy**, The Carnegie Papers. Carnegie Moscow Center
- **Factbox: Views of other countries on Egypt crisis**, Reuters, February 4, 2011, available at: <http://www.reuters.com/article/2011/02/04/us-egypt-positions-idUSTRE7134E220110204>
- **Foreign Policy**, February 25, 2004 <http://www.carnegieendowment.org/events>
- Tom, Perry, **Quartet on mission impossible in Mideast logjam**, Reuters, Oct 27, 2011, available at: <http://www.reuters.com/article/2011/10/27/us-palestinians-israel-logjamidUSTRE79Q3QU20111027>
- Max Fisher, **The four reasons Russia won't give up Syria, no matter what Obama does**, The Washington Post. 21/9/2013 available at: www.washingtonpost.com/blogs/worldviews/wp/2013/09/05/the-four
- **US invasion of Libya?** RT channel, March 2, 2011, available at: <http://rt.com/news/usinvasion-libya-weapons>
- www.reuters.com
- www.aljazeera.com
- www.cnn.com
- www.bbc.co.uk/news